

دوازده

- بعضی از معربات صحاح ،

- حکم سدوم (!!) .

دفتر چهارم (ادب د) :

- اوستا ،

دفتر پنجم (ادب ه) :

- بعضی اشعار قشنگ بلهجه طبری ،

- مجلس روضه آخوندگار ،

- الفبای حمیری ،

- مثال خوشمزه از تصحیف ائوون کاهن .

دفتر ششم (ادب ا) :

- کشورهای هفتگانند ،

- برطاس ،

- سه کوش یهود ،

- نهر الخزر ،

- غز ،

- حشول ،

- ذکر ابوالمؤید بلخی از طبری فارسی ،

- المدینه الحدیثه ،

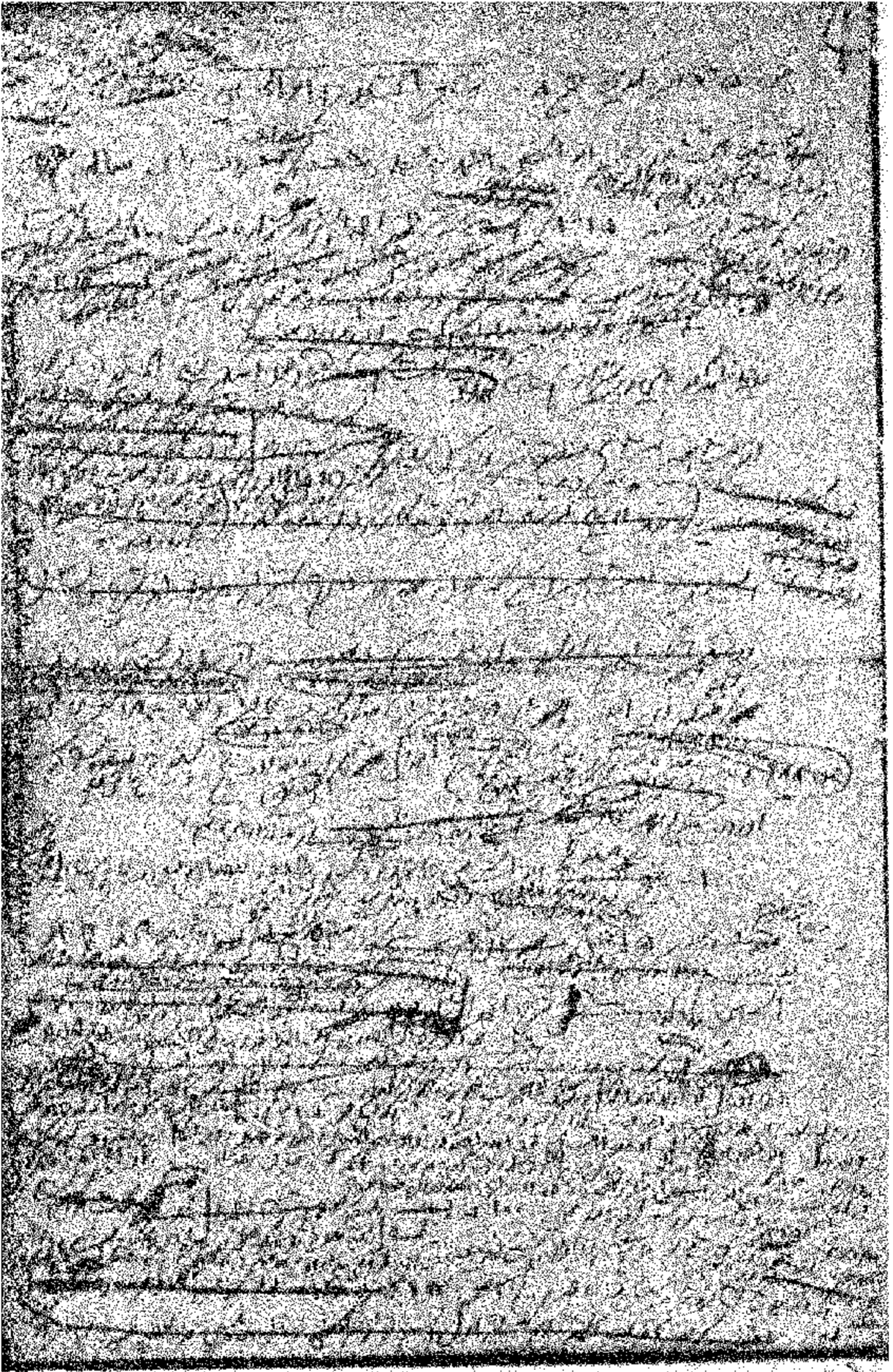
- نمره شاهنامه‌های پاریس .

دفتر هفتم (ادب ب) :

- لغات نادر و بعضی اصطلاحات نسخ فارسی

دفتر هشتم (ادب ج) :

- «جر» ،



نمونه يك صفحه از دفتر یادداشت‌های شدالازار

چهارده

• منقولاتی از نسخ فارسی .
دفتر نهم (ادب d) :

• منقولاتی از نسخ فارسی .
دفتر دهم (ادب e) :

• منقولاتی از نسخ فارسی و نقل لغات نادر .
دفتر یازدهم (ادب f) :

• دو نامه امیر تیمور و بشارل ششم (گویا یکی همان باشد که در مجله
کاوه شماره پنجم از سال دوم دوره جدید چاپ شده است) .
دفتر دوازدهم (ادب g) :

• منقولاتی از نسخ عربی و فارسی .
دفتر سیزدهم (ادب h) :

• آنان و کلران .
دفتر چهاردهم (ادب i) :

• توصیف بعضی از نسخ مهم فارسی .
دفتر پانزدهم (ادب k) :

• عیدان

• منقولاتی از نسخ عربی (روی این دفتر توضیح داده شده است که
دفتر ادب 1 هنگام تجلید این هفده دفتر بدست نیامده است) .

دفتر شانزدهم (ادب z) :

• نظامی ،

• دیباچه بازیار .

• دفتر هفدهم : (تقریباً سفیدست) .

جلد دوم : محتوی دوازده دفتر در ۵۳۰ صفحه .

دفتر اول (ادب ۱m) :

- عبدالله بن میمون القداح .

دفتر دوم (ادب ۲m bis) :

- بقیة احوال عبدالله بن میمون القداح .

دفتر سوم (ادب ۳m) :

- بقیة احوال عبدالله بن میمون القداح .

دفتر چهارم (ادب ۴m) :

- بقیة احوال عبدالله بن میمون القداح .

دفتر پنجم (ادب ۵m) :

- بقیة احوال عبدالله بن میمون القداح .

دفتر ششم (ادب ۶m) :

- فهرست مرتب احادیث ابن القداح ،

- ملتقطات از اکمال الدین و اتمام النعمة .

دفتر هفتم (ادب ۷m) :

- منقولات مختلف از کتب عربی و فارسی .

دفتر هشتم (ادب ۸m) :

- منقولات مختلف از کتب عربی و فارسی .

دفتر نهم (ادب ۹m) :

- قصیده نونیه ابن زیدون .

دفتر دهم (ادب ۱۰m) :

- الف لیلة و لیلة .

دفتر یازدهم (ادب ۱۱m) :

- مطالب متفرق که بیشتر منقولات از کتب است .

شانزده

دفتر دوازدهم (ادب ۲۲) :

- منقولات از کتب .

جلد سوم: محتوی ۹۸ دفتر ۴۰۰ صفحه

دفتر اول (یادداشت ۱) .

دفتر دوم (یادداشت ۲) :

- تاریخ میر سید شریف راقم

دفتر سوم (یادداشت ۳) :

- لغات ترکی .

دفتر چهارم (یادداشت ۴) :

دفتر پنجم (یادداشت ۵) :

- قصه سنجان .

دفتر ششم (یادداشت ۶) :

- تاریخ ابن بیبی ،

- جامع التواریخ ،

- التدوین فی تاریخ قزوین .

دفتر هفتم (یادداشت ۷) .

دفتر هشتم (یادداشت ۸) .

- آقسنقر احمدیلی و آل او .

دفتر نهم (یادداشت ۹) :

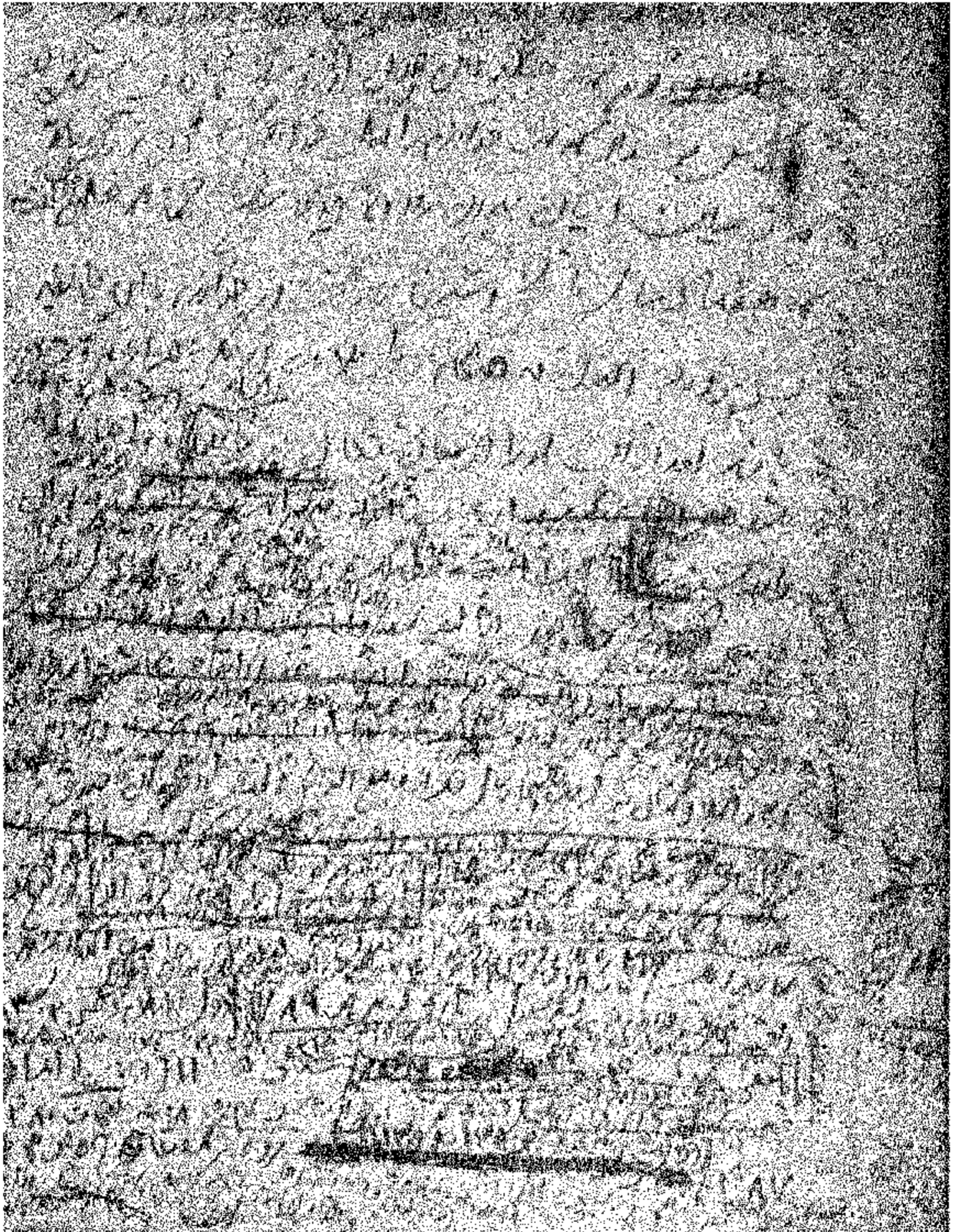
- دنباله دفتر قبل .

جلد چهارم : محتوی یازده دفتر در ۴۴۹ س .

دفتر اول (ادب h^{his}) :

- یادداشتهای متفرق و مختلف .

دفتر دوم (ادب i^{bis}) .



نمونه يك صفحه از دفتر «پاداشتها»

دفتر سوم (ادب zbis) :

- منقولاتی از عمدة الطالب ،

- دفتر انساب خلفاء فاطميين منقول از دستور المنجمين .

دفتر چهارم (ادب s) :

- منقولاتی از دستور المنجمين ،

- مبدأ حقیقی تاریخ جلالی ،

- فقرات ممتعه نقل از بدایع الافکار کاشی .

دفتر پنجم (ادب t) :

- اسامی بعضی کتب نادره ،

- وصف دستور المنجمين ،

- النجوم الزاهرة .

دفتر ششم (ادب u) :

- بعضی اخبار راجع بفاطميين مصر ،

- وصف دیوان ابو نواس ،

- فیروز کوه = آهنگران .

دفتر هفتم (ادب v) :

- حسن صباح .

دفتر هشتم (ادب w) :

- حسن صباح .

دفتر نهم (ادب x) :

- حسن صباح ،

- وصف تاریخ ابن عذاری مراکشی موسوم به البیان المغرب فی اخبار المغرب

دفتر دهم (ادب y) :

- حسن صباح .

نوزده

دفتر یازدهم (ادب Z) :

- طرح کتابی برای جمع اطلاعات در خصوص ملاحظه بطرزدرن برای
مازندران ،

- صنعت چاپ در چین ،

- بعضی غلطهای مضحك «دوسن» در اسمااء اعلام ،

- فصلی در ملاحظه که در طبقات ناصری مسطور است .

د - مسائل برلینیه : در دو جلد بقطع جیبی .

جلد اول : محتوی دوازده دفتر در ۷۰۴ صفحه . در اول این جلد نوشته شده است

که یادداشتها و تعلیقات و نوادری که در مدت اقامت در برلین از محرم ۱۳۳۴ مطابق
اکتوبر ۱۹۱۵ الی اوایل ۱۳۳۸ مطابق اوایل ژانویه ۱۲۹۰ از کتب متفرقه و از افواه
رجال جمع والتقاط شده است .

دفترهای ۱-۴ :

- امثال و تعابیر و اصطلاحات و متناكها و لغات و افعال مرکبه عامیانه .

دفتر ۵ :

- ترکیب بند حکیم شفائی اصفهانی در هجو میرزا مؤمن وزیر شاه عباس و
تحشیه و تعلیق و تصحیح آن .

دفتر ۶ :

- تصحیف و بعضی موارد آن .

دفتر ۷ :

- المعجم فی معابیر اشعار المعجم .

دفتر ۸ :

- بعضی قواعد دستوری .

دفتر ۹ :

- خاقانی .

دفتر ۱۰ :

– یادداشتهای متفرق .

دفتر ۱۱ :

– اطلاعاتی درباره اوستا و ترجمه مقاله‌های از گلندر .

دفتر ۱۲ :

– لغات و اصطلاحات کتاب ابومنصور موفق (الابنیه عن حقائق الادویه) .

جلد دوم : محتوی ده دفتر در ۶۴۳ ص . در هیچ‌یک از دفترهای دهگانه مجموع

درین جلد مطالبی مفصل و خاص بیک موضوع دیده نمی‌شود و غالباً یادداشتهای و نکته‌های

مختصر است .

ه - نوادر

نوادر نمرة ۱ : ۱۸۷ صفحه .

– منقولاتی از کتب مختلف .

نوادر نمرة ۴ : (شماره صفحه ندارد و دفتر بسیار کوچکی است) .

– لغات الف لیلة و لیلة عربی .

نوادر نمرة ۵ (ظ) : ۱۸۷ صفحه .

– وصیت نامه عباس افندی ،

– منقولات از بعضی از کتب .

و - دفتر تاریخ : نمرة یک در ۳۰۹ صفحه .

ص ۱۴-۳۶ : فهرست کتب مملکت قزوینی در ۱۴ اکتوبر ۱۹۱۵ .

ص ۲۷-۴۳ : سفید

ص ۴۴-۶۴ : منقولاتی از نسخ خطی .

ص ۶۵-۲۷۲ : شرح وقایع مهم شخصی و دوستان و رجال و حوادث مهم

سیاسی و تاریخی از ۲۳ اکتوبر ۱۹۱۵ که باتفاق حیدرخان عمواوغای از یاریس خارج

میشود تا ۲۸ فوریه ۱۹۲۵ . درین تاریخ نوشته است که « از اینجا بعد میرود بدفتر

بیست و یک

تاریخ نمرة ۲ - ولی متأسفانه چنین دفتری در میان اوراق وی دیده نشد .

ص ۲۷۳-۳۰۳ : سفید

ص ۳۰۴ : صورت قسم نامه اعضا انجمن ملیون ایرانی .

ز - نذی از تعالیم اسماعیلیه : مأخوذ از «وجه دین» در دو دفتر کوچک
مجموعاً در ۵۳ صفحه .

ح - دفتر ژانویه ۱۹۳۰ : دو دفتر است مجموعاً در ۱۰۰ صفحه متضمن
استخر اجائی از اسرار التوحید .

ط - اخبار جنگ بین المللی : در ۳۲ ورق رحلی متضمن خلاصه اخبار
جنگ اول بترتیب وقوع حوادث .

۲- سواشی کتب

مرحوم قزوینی را عادت بر آن بود که نظرات انتقادی یا تصحیحی و استدراکات
خود را بر کتابهایی که میخواند در حاشیه همان کتاب مینوشت . غالب کتب کتابخانه او
کداکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات محفوظ است مشحون از حواشی دقیق و مفید
میباشد که اگر روزگاری تمام آنها جمع و طبع گردد شاید بالغ بر سی چهل جلد بشود .

این بود فهرست نسبه تفصیلی یادداشتهای باز مانده مرحوم قزوینی که اکنون
در تصرف دانشگاه است و مقدار مختصری از آنها در سه جلد طبع شده است و بقیه
بتدریج بطبع خواهد رسید .

نویسنده این سطور ، برای سهولت کار مراجعہ کنندگان و اطلاع آنان بر
مطالب مختلف دو مجلد اول و دوم یادداشتهای فهرستهای فراهم آورد که در پایان هر
جلد بطبع رسید . برای جلد سوم نیز همین خیال را داشت ، ولی پس از اینکه تتمه
یادداشتهای بملکیت دانشگاه در آمد و امید آن هست که جمیعاً چاپ بشود تدوین
فهرست های جداگانه برای هر جلد را صلاح ندانست و بهتر آن پنداشت که فهرست
کاملی برای همه مجلدات در یک جلد مستقل فراهم شود .

مرحوم قزوینی در نوشتن یادداشتها که بمنظور اطلاع و افاده شخصی بوده چند آن توجهی به خوانا نوشتن نداشته است. خوانندگان در چند نمونه‌ای که از خطوط آن مرحوم درین صفحات چاپ میشود مشاهده می‌کنند که خواندن دستخط آن مرحوم چندان آسان نیست در بسیاری از موارد برای خواندن کلمات و حتی جملات باید بقراین و امارات خارجی متوسل شد یا بکماک متون و کتب مورد استناد آنها را دریافت و بصحت آنچه حدسش می‌رود اطمینان حاصل کرد. من خواندن بعضی از موارد را، دیون بصیرت و محبت دوستان دانشمند آقایان محمد تقی دانش پژوه (جلد دوم و سوم) و عباس زریاب خویی (جلد اول) هستم.

اما باز هم اغلاطی چند که ناشی از «بدخواندن» است روی داده که خوشبختانه این موارد و نکات را علامه استاد، آقای مجتبی مینوی که لطفی دوستانه به من دارند و با مرحوم قزوینی دوستی و مکاتبه علمی داشته‌اند و بشیوه خط و نحوه فکر آن مرحوم آشنا هستند، پس از چاپ اصلاح فرموده‌اند و بچاپ رسیده است.

فرض است بر من که در پایان این مقدمه از عنایات جناب آقای سید حسن تقی زاده دوست قدیمی و صمیمی مرحوم قزوینی که خود از اجلاء دانشمندان عصر ما هستند تشکر نمایم که بمناسبت سمت و صایت مرحوم قزوینی افتخار تهیه و طبع یادداشت‌های آن مرحوم را بعهده من واگذار دند.

اختصارات و اشارات

که تنها در این جلد سوم بکار رفته است .
برای مابقی رجوع شود بمقدمه جلد دوم .

ز : زائد ،

م . ق . : محمد قزوینی ،

ن : نسخه - نسخه بدل ،

غ : غلط ،

B.N. ; Bibliothèque Nationale (دوبابیس) .

عنوان یادداشتها

- ۱) دفتر خشتی یادداشتها ج ۵ .
- ۲) دفتر سپتامبر ۱۹۳۰ ،
- ۳) دفتر تذکره الف ،
- ۴) فهرست کتب من ،
- ۵) دفتر یادداشتها ج ۲ ،
- ۶) دفتر مخارج ،
- ۷) دفتر انساب بعضی ملوک و خاندانهای معروف .

یادی از قزوینی

یادداشتهای مرحوم میرزا محمد خان قزوینی دوست فاضل متوفای ما نه بقدری مفید و پراز مطالب سودمند و تحقیقات عالمانه است که بتوان وصف کرد. ما ایرانیان بظهور چنین نابغه فضل و ادب از میان ملت خود بجدی مفتخریم که غالب ارباب معرفت ما از درك پایه آن افتخار قاصر بنظر می آیند. ملت ایران افتخارات تاریخی کم ندارد ولی در سنجش این افتخارات عقاید افراد ایرانی و حتی عقاید ایرانیان آنها مختلف است. بعضی از طبقات سربلندی خود را در افتخارات جنگی و جهانگیری بعضی از صاحبان قدرت ایام گذشته می دانند و برای آنها کوروش و داریوش و اردشیر و شاپور و محمود غزنوی و آلپ ارسلان و شاه اسمعیل و شاه عباس و نادرشاه و جهانگشائی آنها و غلبه بر اقوام دیگر با جنگ و ستیز مایه الافتخار و مایه سربلندی است بعضی دیگر به مؤسسه نیهضتهای فکری و مذهبی تاریخ خود از حق و ناحق و حتی ابومسلم خراسانی و بابک خرمی و گاهی مزدک نیز می بالند. بعضی دیگر نیز حقاً بهتر مندان تاریخی خود و نقاشان و معمارانی که آثار صنعتی قابل ستایش بوجود آورده اند می نازند و جمع کثیری شعرای بزرگ خود را مایه مباهات و سرافرازی میدانند. بنظر اینجانب هر صاحب ذوق سلیمی باید از این دو صنف اخیر قدردانی کند و روا است اگر مفتون آنان باشد لکن گمان میکنم هیچ افتخاری برای هیچ قومی بزرگتر و والاتر از دانشمندان آنها وجود ندارد و برای ایرانیان فخری بزرگتر از ابن سینا و محمد بن زکریای رازی و بیرونی و نصیرالدین طوسی و عمر خیام و غیاث الدین جمشید کاشانی نبوده و نمیتواند باشد. البته همانطور که ملت انگلیس به شکسپیر جاودانی افتخار ابدی دارد و یونان هم میروس رامی ستاید ایران هم به سعدی و حافظ شیفته است لکن بزرگترین افتخار

بیست و شش

همان یونان ارسطو و افلاطون و سقراط و صدها حکمای اوست، و نیوتون و فرنیس بیکن و امثال آنها هم شاید بزرگترین مایه سر بلندی قوم انگلیس است، ملت ایران نیز جا دارد ابوریحان بیرونی را بزرگترین افتخار خود بشمارد.

دانشمندان ایران در عدد کم نبوده‌اند ولی بالنسبه کمتر اشخاصی از آن عده مقام محقق بمعنی کلمه داشتند. وقت علمی همیشه صفت بارز آنها نبوده است و امروز که «تحقیق» بمعنی عصری خیلی مقام عظیم دارد و پایه آن از احاطه و وسعت معلومات و فراوانی محفوظات بالاتر است می توان گفت که در قرون اخیر محققى دانشمند نظیر مرحوم قزوینی نداشته‌ایم و اگر بمبالغه و خطا منسوب نشوم می توانم بگویم که نظیر ایشان در تمام تاریخ دراز ما با کثرت عده اهل علم و فضل بسیار کم و بلکه نادر است و می توان وی را بیرونی ثانی خواند.

مرحوم قزوینی علم و تحقیق و وسعت فوق العاده اطلاعات و فضل مشرقی را برای اولین بار با روح انتقاد و تحقیق و ذره بینی مغربیان (یعنی محققین بنام مغرب زمین) در وجود خویش توأم ساخته بود. کسی که نوشته های آن مرحوم را بخواند خود را مواجه با اقیانوسی از علم و فضل و کمال و اطلاع و احاطه می بیند. یکی از بزرگترین فضائل آن مرحوم آنست که وی مؤسس و پیشوا و پیش قدم طریقه جدید تحقیق انتقادی مغربی علمی و ادبی در ایران بود و طبقه ای از فضلالی محقق معاصر این مملکت پیرو و شاگرد روحانی و مقلد طریقه او هستند.

بزرگترین فضیلت علمی قزوینی تنها کثرت معلومات و احاطه عظیم او بر علوم و فنون تاریخ و ادبیات عرب و عجم و لغت و نحو و صرف و رجال و ملل و نحل اسلامی و استقراء و استقصاء او از کتب مسلمین و دواوین شعرای عرب و فارسی نبود بلکه بنظر اینجانب بالاتر از همه مراتب تبحر او يك فضیلت فوق العاده او بود که در تاریخ ما و بلکه تاریخ اسلامی میتوان گفت بآن درجه نظیری نداشت و با خیلی نادر بود و فقط بیرونی مطلقاً و تا حدی ابن خلدون و مسعودی و عبدالقادر بغدادی و دوسه نفر دیگر از متقدمین از قسمتهائی از آن فضیلت بهره مند بوده‌اند و آن مزیت عبارت بود از دقت باعلا درجه

و تحقیق دقیق و تعمق ذره بینی و اجتناب کامل از مسامحه و نیز انصاف و حزم ادبی بعلاوه اطلاع از تحقیقات و تدقیقات عالمانه محققین مغرب زمین . دقت و روح انتقادی آن مرحوم بدرجه ای بود که گاهی در نظر بی قیدان و حتی بعضی از فضلاء محقق معمولی به وسواس منتسب میتوانست بشود و کاش این وسواس بهر افراطی هم که باشد در بین نسل جدید فضلاء ممالکت شایع و معمول بشود .

در ضمن هزاران مثال از این دقت فوق العاده يك مثال بظاهر افراطی را ذکر میکنم . مرحوم مشار الیه پس از تصحیح و طبع مرزبان نامه وراوینی و تعلیقات خیالی عالمانه و فاضلانه بر آن کتاب که سالیان دراز اوقات خود را صرف آن کرده و بهمه ماخذ که دسترسی بآنها داشت بدقت مراجعه و در مندرجات آنها غور و تدقیق نموده بود وقتی باینجانب گفت که در حالی که گمان می کرد دیگر غلط و خطا و اشتباهی در آن وجود ندارد وقتی که کتاب مطبوع بایران رسید یکی از فضلاء متتبع ایران غلط نامهای برای آن ترتیب داده برای قزوینی فرستاد و قزوینی از مشاهده آن انتقاد نامه (که آن هم خود دایلی بر وجود فضلاء محققى در این ممالک بود نظیر علامه معاصر محقق آقای فرزانه) و ملاحظه صحت آن ایرادات بقدری دچار حیرت و بهت شد که می گفت از آنروز با خود عهد کردم دیگر تا عمر دارم در هیچ مطالبی که مینویسم ولو آنکه بصحت آن یقین داشته باشم به حافظه اعتماد نکنم و پس از آن هر وقت که آیه قل هو الله احد را هم بنویسم بر خود زحمت داده قرآن را میآورم و با چشم خود به آیه نگاه میکنم .

در طبع و نشر مجلدات سه گانه تاریخ جهانگشای جوینی پس از فراغت از نشر دو جلد اول جلد سوم بی اندازه (شاید قریب ۱۵ سال) تأخیر یافت و امنای اوقاف گیب که تصحیح و طبع آن کتاب را باو محول نموده بودند و طبع آنرا از وی انتظار داشتند از انتظار بستوه آمده و از تکرار مراجعه باو و تأکید در تسریع و ختم کار خسته و مأیوس شده بودند . عاقبت بر آن شدند که انمام حجنتی باو بفرستند و بگویند که اگر در ظرف دو یا سه سال دیگر کار تمام نشود طبع کتاب را بکسی دیگر واگذار خواهند کرد . این

بیست و هشت

اتمام حجت مؤثر شد و کتاب تمام شد ولی مرحوم سردنيسن راس که خود به پاریس رفته با مرحوم قزوینی در این باب مذاکره جدی نمود. باین جانب میگفت که آقای قزوینی برای یافتن اصل و متن کامل يك بيت عربی که قطعه‌ای از آن در جهانگشا آمده پنج سال تمام است که فحص و جستجو میکند.

شاید این مثالها موجب تصور افراط و سوسه برای بعضی بشود و خود بخاطر دارم که مرحوم ادوارد براون که حامی و مشوق و پدر روحانی قزوینی بود باینجانب برسبیل انتقاد از این دقت افراطی روزی گفت آقای قزوینی از کمالیون (perfectionists) است و غافل از اینست که گفته‌اند «الکمال لله وحده» و باید نتیجه کار بهر جا رسیده آنرا طبع و نشر کرد و بعدها آنچه ممکن شود از نقائص آنرا رفع و مطالب را تکمیل کرده باز چیزی بطور الحاقی نشر نمود. این حرف البته در جای خود صحیح است خصوصاً در فرنگستان که مجلات علمی هر روز مهیای نشر تکلمه و اضافات مؤلفین هستند لکن اینجانب که خود را باقالت بضاعت از تربیت یافتگان حوزه ارشاد قزوینی میدانم باید اقرار بکنم که بنظر من پیروی از طریقه احتیاط و دقت عظیم قزوینی برای مردم کشور ما از واجبات است و این مورد از مواردی است که افراط در آن هر قدر هم شدید باشد برای فضایی جوان بر اعتدال (که باسانی منقلب به تفریط تواند شد) ترجیح دارد.

خود نگارنده در موقع اقامت در لندن کتابی باسم «گاہ شماری در ایران قدیم» در طهران منتشر کردم و روی جلد شمار «ولتعالم عدد السنین والحساب» را چاپ کردم که با اعتماد حافظه خود (که در جوانی تقریباً قرآن را حفظ داشتم) آنرا آیه قرآن دانسته بودم. دوست بی مثال و نابغه بیهمتای ما مرحوم عبدالحسین هژبر از طهران بمن نوشت که نص صحیح آیه ولتعالموا..... است و من شرمنده شدم.

اگر مثل شصت سال قبل لقب آیه الله به منتهی درجه محدود بود و بلکه در چندین قرن يك بار مورد استعمال داشت می گفتم مرحوم قزوینی بحقیقت آیتی از آیات الهی و بمعنی چهل سال قبل «نابغه» بتمام معنی بود و برای درك حقیقت این معنی

کافی است دیوان خواجه حافظ و شدالازار را که آن مرحوم در سنین اخیر عمر بر
برکت خود نشر کرد بخوانید تا بطور مجاز از قول قزوینی مانند ناصر خسرو گفته شود:

بخوان هر دو دیوان من تا به بینی
یکی گشته با عنصری بهتری را

این چند سطر که اینجانب بر حسب خواهش (بقول بیرونی در حق ابن سینا)
الفتی الفاضل آقای ایرج افشار که ستاره درخشان فضل و تحقیق افق کنونی ایران
و فروغ دیده ما و همه ارباب علم و ادب است و واقعاً یکی از امیدهای آینده طبقة فضل
دوست می باشد باختصار بتحریر آوردم بسیار ناقص و غیروافی و فقط شمه‌ای از سیره
مقتدای فضلاء یعنی مرحوم قزوینی را شامل است و بیان من که خود بی اندازه شیفته
علم و کمال آن مرحوم هستم بسیار قاصر از ادای حق این موضوع است پس با درود بی
پایان بنام جاودانی آن پیشوای علم و اقیانوس بیکران فضل و ادب سخن را کوتاه میکنم .

۷ خرداد سنه ۱۳۳۶

سید حسن تقی زاده

روان تو دارنده روشن کناد خرد پیش جان توجوشن کناد

اینک که جلد سوم یادداشتهای شادروان محمد قزوینی انتشار می یابد، بدرخواست دوست فاضل گرامی ارجمندم آقای ایرج افشار، این چند سطر بیاس دوستی دیرین با آن دانشمند که در هفتم خرداد ۱۳۲۸ بدرود زندگی گفت، نوشته میشود. باشد که این گفتار ناچیز در سر آغاز یادداشتهایی که از او بجای مانده، نمودار مهر و وفای نگارنده آید.

در سال ۱۹۱۱ میلادی نخستین بار در پاریس قزوینی را دیدم. پس از چند دیدار دیگر، آشنایی بدوستی کشیدم. سالها در آنجا و پس از آن در برلین و چند سال اخیر عمر او در تهران، همچنان با هم دوست بودیم، جز اینکه يك دوسالی پیش از درگذشت وی، در فرهنگستان ایران بر سر گفتگویی که در باره «واژه» روی داد که درست است یا نا درست، از من رنجید. ولی شبیه نیست که لفظی، معنی عالم دوستی را فرو- نمیشوید. بخشی از همین یادداشتهای که در دفترهای کوچکی نگاشته شده بود، چندی نزد خود من بود.

در چهارم ژانویه ۱۹۲۰ میلادی قزوینی برای انجام دادن کار سومین جلد جهانگشای جوینی، به پاریس برگشت و منزلی که در برلین داشت، با اختیار من گذاشت. در جزء چیزهایی که در آنجا مانده و قرار بود من بوسیله پست به پاریس بفرستم، چند دفتر یادداشتهای و مقدار زیادی روزنامه های گوناگون آلمانی. زمان نخستین جنگ بزرگ (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) بود.

دفترها را در چند بسته فرستادم، شاید برخی از این یادداشتهای که امروزه بکار ما می آید، از همان دفترها بیرون کشیده شده باشد.

اما آن روزنامه ها را که در گوشه ای از آن منزل رویم انباشته و خود بار گرانمی بود، با اصراری که قزوینی در فرستادن آنها داشت، نفرستادم. معمولاً روزنامه

را پس از خواندن دور میریزند ، اما قزوینی داش نمی خواست او را قی را کد از آنها سودی برگرفته بود ، از خود دور کند .

گمان می کنم در فرستادن آن اوراق دوزگار جنگ که کم و بیش باید کار درستی باشد ، بکسی زبان نرسانده باشم ، جز اینکه کوتاه آمدن در قول و قرار ، کار خوبی نیست .

قزوینی در هفتاد و چهار سالگی در تهران از جهان در گذشت . مردی بود که بسیار می خواند و کم می نوشت . این یادداشتها رفته رفته در طی مطالعه زیاد شد . از این دفترها گذشته ، در میان دوسه هزار جلد کتابی که از او اینک در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران نگاهداری میشود ، بکمتر کتابی بر میخوریم که در حاشیه آن یادداشتهایی نوشته باشد ، حتی در میان کتابهای شخصی خودم که از برای خواندن بامانت گرفته بود یادداشتهایی نوشته است .

همیشه دفتر سیاه جاد کوچکی در بغل داشت و گاه و بیگاه چیزی در آن مینوشت . بسا با خود میگفتم این چیزی که حالا بهم دیده و یاشنیده ایم چه از وی یادداشت دارد . اما حق با او بود ، همیشه حافظه آدمی درستکار نیست و بسا آنچه را بآن سپرده شده ، پس از چندی دگرگون بر می گرداند شك نیست که این یادداشتها برای خود او بود (گذشته از اینکه برخی از آنها درباره پیش آمدهای زندگی شخصی یا هزینه روزانه زندگی بود) . امید داشت بعد ها در هر يك از آنها بیشتر تحقیق کند و از ماخذ دیگر آنچه را نارساست ، رساتر سازد تا از برای تالیفی بکار آید . این است که در این یادداشتها ، آنچه آنچنان که بجامانده ، گاه سهو و اشتباه دیده میشود . اگر خود او زنده بود ، شاید اجازه انتشار آنها را نمی داد . با آنهمه احتیاطی که او در کار داشت ، نباید جز از این هم احتمال داد . این یادداشتها آنچنانکه هست از دانشمند نامور روزگار ماست ، و بجاست که آنچه از وی بجای مانده بدسترس همگان گذاشته شود ؛ و باید از آقای ایرج افشار که در گردآوری آنها رنج بسیار برداند ، سپاسگزار باشیم و از خدا بخواهیم که در فراهم کردن جلد های دیگر این یادداشتها کامیاب گردد . آری آنچه از دست غنیمت است .

کی می تواند پیش بینی بکند که باین زودبها کسی از ما بپایه قزوینی تواند رسید، چه هنوز وضع درس و بحث در ایران آنچنان نیست که بتوان بدرآمدن دانشمند پر مایه ای امیدوار بود، مگر اینکه باز تصادف روزگار کاری بسازد و کسی را در کشاکش زندگی چنین مردی پروراند. کم روی میدهد که در کسی همه پیش آمدهای زندگی سازگار افتد و بسود او گراید. محمد قزوینی اتفاقاً از پدری درس خوانده و کتاب دیده بود. در همین تهران مایه ای بر گرفت و اتفاق خوش دیگر او را به لندن و پاریس و برلین کشانید. پس از گذراندن سی و شش سال در اروپا در مهر ماه ۱۳۱۸ به تهران برگشت. از برای مطالعه خود در تنگنا نبود. با دانستن زبانهای بزرگ مغربی هزارها کتاب سوده در اختیار داشت، نه مثل کسی که بناچار بایستی بچند کتاب فارسی یا عربی و یا ترکی وارد و بسازد. چنانکه می دانیم در اینگونه زبانهای شرقی مطالعه ما محدود است و بسا هم موضوعی را در نوشته های هیچیک ازین زبانها نمی یابیم.

نگفته خود پیداست که از برای دانشمندی تا باین اندازه کامیابی در زندگی، کافی نیست، بالاتر از همه اینها باید از بخشایشهای ایزدی هم برخوردار بود، هوش سرشار خدا داد و حافظه تند و تیز داشت و باز برتر از اینها چیزی که مایه رستگاری همه است، نیروی کار است، و در کار و کوشش همیشگی خود، شکیبها و بردبار بودن، از کار نهراسیدن و تن برنج در دادن و بهمه چیز پشت پازدن، گوشه گرفتن و از نادانان دوری جستن و دانش را از برای خود دانش دوست داشتن و آن را مایه روزی نساختن و سبب برتری و سرافرازی نشمردن و پی نام و نشان نرفتن، فروتن بودن و از لاف و کزاف روی گرداندن، بدانشمند دیگر رشک نبردن، تعصب دینی نوزیدن، بزرگ منش و آزاد و وارسته بودن، اندوخته علمی خود را برای بندگان و خوشرویی بخواستاران بخشیدن یا آنچنانکه پیشینیان مادر باره هنرمندان و دانشوران نیز آورده اند: باید از فرقه ایزدی برخوردار بود و از پرتو آسمانی بهره داشت. بعقیده من وقتی همه این شروط در کسی جمع شد، او دانشمند واقعی است.

قزوینی آنچنانکه من او را شناختم چنین کسی بود.

سی و چهار

این یادداشتها بخوبی گواهی می‌دهد که او مرد پرکاری بود، بویژه آنهمه نسخه‌خطی را زیر و رو کردن، همت و حوصله دیگری لازم دارد. چون این یادداشتها مستقلاً از برای انتشار نبود و غالباً هم باختصار نوشته شده است، نشان می‌دهد که او برخلاف بسیاری ازها بیشتر بخواندن مایل بود تا بنویشتن. هستند در میان ما کسانی که نخوانده مینویسند یا کم خوانده‌اند و پر مینویسند. نزد من در نوشتن شتاب نباید کرد. روزی که از بسیار خواندن پیمانه استعداد خواننده پر شد، بخودی خود سرشار شده بروی صفحه روان خواهد گردید.

قزوینی مرد کنجکاوی، بود بسا در طی مطالب بخصوصی، مطالب دیگری توجه او را میکشید و بی آن میرفت این است که آنچه در پیشگفتار بیست مقاله قزوینی (چاپ دوم تهران ۱۳۳۲) نوشته‌ام در اینجا تکرار می‌کنم: "بدرستی می‌توانم بگویم که وسعت اطلاعات او بسیار بیشتر از آن اندازه است که در آثار او دیده میشود، و چون در اینجا سخن از خواندن و نوشتن قزوینی بمیان آمد، ناگزیر باید بیفزایم که در نوشتن هم آنچه بدان نباید درنگ کرد که وقت از دست برود و آن جرأت باگستاخی که از برای تألیف لازم است، با پیشرفت سن مبدل با احتیاط بیرون از اندازه گردد، همان احتیاط بیجا و تردید بیهوده که آدمی را از هر کاری باز میدارد.

با افسوس و دریغ باید گفت قزوینی دچار احتیاط بی اندازه بود. فروتنی که از صفات بارز او بود، او را بر آن داشت که معاومات خود را هم کم و کوچک بداند و قابل عرضه داشتن باین و آن نشمارد.

گرچه این احتیاط او این سود را در بردارد که آنچه از و انتشار یافته قابل اطمینان و اعتماد است، (گذشته از اغزشهایی که در نوشته‌های هر دانشمندی کم و بیش دیده میشود) زیانش برای مادر این است که کمتر از آثار او بهره وریم.

این احتیاط در سالهای پایان زندگی او، آنچنان تر شد. شاید اگر دلگرمی بچند تن از دوستانش نبود، دیوان حافظ بهرامی دکتر قاسم غنی (در فروردین ۱۳۳۱ در-

گذشت) و شدالازار جنید شیرازی به پشتیبانی عباس اقبال (در بهمن ۱۳۳۴ در گذشت) انجام نمی یافت.

این احتیاط همواره در سرشت او بود. او را در چهل و شش سال پیش ازین که هنوز جوان بود، ندیدم که در زمینه معلومات خود دلیری کند.

پس از درگذشت او مقالات بسیار درباره وی نوشته اند و رفتاری هم بنام «علامه قزوینی» از نشرات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ بچاپ رسیده است، و هر کس نامه ای از او داشت، در مجله ای انتشار داده است.

مقاله ای نیز بقم خود او در زندگی خودش تا ۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۳ (= ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴) نوشته شده و در «بیست مقاله قزوینی» بدستیاری خود من در بمبئی بچاپ رسیده است. (چاپ دوم تهران ۱۳۳۲).

ازین مقالات، اخلاق و کردار و پایه دانش وی بر کسی پوشیده نماند. چون هیچ پیچیدگی در زندگی نداشت، شناختن او دشوار نبود. در یافتن مردم یکسرو و یکسو و یکدل و یکزبان بسیار آسان است.

کسانی که با او نشست و برخاست و آمیزشی داشتند، بزودی پی میبردند که با مرد بسیار حساسی سروکار دارند. اندک چیزی او را خشنود و شادمان می کرد، کوچکترین چیزی هم او را رنجیده و افسرده میساخت، گو اینکه آن مایه خوشی و خشنودی و یا آن مایه دلنگی و آزرده گی دو لفظ ساده و نا چیزی بیش نباشد، و آن دو لفظ هم در طی گفتار و یا نوشته ای باشد که بهیچروی در خور توجه نبوده و ناگزیر زبانی نیز بکسی نمیرسانیده است. مثلاً اگر خدای ناخواسته آن لفظ «بویره» بود بجای «بخصوصه»، آنگاه قزوینی بگفته خودش «دچار تب سخت میشد» و یا «شبی را به بیخوابی بسر می آورد». بسا از من پرسیده اند که چرا قزوینی برخی را آنهمه ستوده و برخی دیگر را آنهمه نکوهیده است، با اینکه نه آن ستودگان چندان درخور ستایش اند و نه آن نکوهیدگان چندان سزاوار نکوهش اند. بیشک هر کرا احساسات زودبرانگیخته شود، ناگزیر دستخوش آن شده، مجال سنجش و آزمایش نمی یابد و داوری را بدست

همان حس سرکش می سپرد .

دیگر اینکه گروه انبوهی از ما، با اینکه قزوینی را دانشمند گرانمایه و بزرگواری می دانند، از شیوه نویسنده گی او خشنود نیستند. بیشک این ناخشنودی نیز از احساسات این گروه سرچشمه گرفته است .

اگر چنین دانشمندی در قرنهای گذشته در این سرزمین میزیست، هیچکس باین نمی اندیشید که چرا اینهمه لغتهای عربی در نوشته های او بکار رفته با اینکه معادل آنها لغتهای فارسی رایج همیشه در سر زبانهاست . آری همان حس میهن دوستی و غرور ملی است که چنین ناخشنودی را برانگیخته است . بعقیده من در مورد قزوینی باید از حدود الفاظ بگذریم و به عالم معنویات او بنگریم . اما در مورد کسی دیگر: اگر خامی بآرزوی نامی، بدآوری برخیزد و با این و آن بستیزد بی اینکه خود وزنی داشته باشد، نوشته دیگران را سنگین و سبک کند و پایس زبان مردم شود و بکار بردن لغتی را روا خواند و لغت دیگر را نارواداند، و از نافرمانی ما، بتقلید قزوینی، بآتش تب جانگذار بسوزد، گوباش، زبان مارا هی را که برویش باز شده، خواهد پیمود. این راه با عرب بازی و کلوخ-اندازی بسته نخواهد شد . بهر فضولی آن نمیرسد که با عرب مآبی خود، فارسیمداری کند و بدانستن زبان عرب و عجم لاف زند. در پایان، آنچه درسی سال پیش ازین در دیباچه پوراندهخت نامه در باره قزوینی نوشته ام در اینجا می آورم: «نه آنکه آقا میرزا محمد خان قزوینی فقط مرا آنهم در شاعری مشوق بودند، بلکه بکلایه مصاحبین خود روح تحقیق و تدقیق دمیدند، مانند چراغ درخشان و کانون بر افروخته بهمده کسانی که نزدیک بودند، روشنایی و گرمی بخشیدند . بسا از دوستان ما مدیون محبت عالمانه و تشویق ایشان هستند . . .»

پور داد

۲۱ تیر ماه ۱۳۲۵